



استتیک، تعاریف، دامنه‌ها و محدودیت‌ها از منظر باومگارتن، کانت و فارابی

استوار، وحیده

دانشجو کارشناسی ارشد هنر، پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه سمنان، ایران

چکیده

باومگارتن ادعا می‌کند که زیباشناسی به عنوان یک شاخه از فلسفه، تابع ویژگی‌های خاص و قوانین مشخصی است که این حوزه را از سایر حوزه‌ها متمایز می‌کند. او تأکید می‌کند که به عنوان یک علم، زیباشناسی نیازمند تمایز از سایر حوزه‌ها و رعایت اصول و قوانین خاص خود است. کانت در بررسی قدرت داور استتیک، مفهومی مشابه با مفهوم باومگارتن برای زیباشناسی مطرح می‌کند. از نظر وی هیچ علمی به معنای دقیق برای زیباشناسی وجود ندارد، ولی ما با نقادی‌های زیبایی‌شناسانه و هنرهای زیبا سر و کار داریم، نه با یک علم شناخته‌شده به عنوان "علم زیبایی". او با فلسفه استعلایی خود، بیانی برای اصولی از سوپراکتیویسم در شناخت زیبایی و داور ذوقی ایجاد کرد. کانت با بنیان‌گذاری فلسفه استعلایی خود، این اصل را تقویت کرد و تأکید کرد که داور ذوقی و شناخت زیبایی به عنوان مفاهیم مربوط به تجربیات و نگرش‌های فردی، قابل تأمل است. این بدان معناست که نظرات و ذائقه‌های هر فرد در تجربه و تفسیر زیبایی مهم و ارزشمند هستند، و این موضوع تأثیر عمیقی بر تعریف و درک زیبایی در فضای هنر و زیباشناسی دارد. از دیدگاه فارابی، زیبایی به عنوان یکی از مفاهیم اساسی در جهان، نه فقط محصول تجربیات فردی است، بلکه بیشتر از آن، نتیجه توجه به وجود و واقعیت در جهان است. او تأکید دارد که زیبایی در واقعیت موجود، به عنوان نموداری از هماهنگی و ترتیب در جهان، بروز می‌کند و فهم زیبایی نیازمند فهم این هماهنگی و ترتیب طبیعی است. این مقاله تلاش دارد به بررسی واژه استتیک در آرای باومگارتن، کانت و فارابی پراخته و در جهت تعاریف دامنه‌ها و محدودیت‌های از نگاه ایشان کوشش ورزد. پژوهش پیش رو از روش تحلیلی-توصیفی و در بخش گردآوری اطلاعات از روش اسنادی بهره برده است.

واژگان کلیدی:

زیباشناسی، کانت، باومگارتن، استتیک

Aesthetics, Kant, Brandenburg



مقدمه

باومگارتن به عنوان یکی از بنیان‌گذاران زیباشناسی، تأکید بسیار خود را بر ادراکات حسی و تجربیات حسی انسان قرار داده است. او اعتقاد دارد که زیبایی به طور اصلی از طریق حواس و تجربیات حسی ما در جهان درک می‌شود. برای باومگارتن، این تجربیات حسی مهم‌ترین مولفه‌های ارتباط ما با زیبایی هستند و به عنوان مبنایی برای تعریف و درک زیباشناسی عمل می‌کنند. او سعی دارد تا زیباشناسی را از یک حوزه تجربی به یک علم منطقی و روشن تبدیل کند که اصول آن قابل فهم و واضح باشند. با ارائه اصولی قابل تحلیل و تعریف در زیباشناسی، او سعی می‌کند تا این علم را از حوزه تجربیاتی به حوزه علمی منتقل کند، که بتواند براساس اصول قابل ارزیابی و تبیین باشد. با این رویکرد، باومگارتن به عنوان مؤسس زیباشناسی، ارتباط نزدیکی بین زیبایی و ادراکات حسی را مورد تأکید قرار داده و تلاش کرده است تا این رابطه را در چارچوب یک علم مشخص و قابل فهم قرار دهد (سیلمانی، ۱۳۹۲: ۱۸۰). در قرن هجدهم، الکساندر گوتلیب باومگارتن با انتشار کتاب "استتیکا"، یک دیدگاه جدید به معرفت شناساند که امروزه با نام زیبایی‌شناسی شناخته می‌شود. هدف اصلی او از ارائه این موضوع، پر کردن یک خلاء بود که عقلانیت‌گرایی در آن دوره موجب شده بود معرفت را در مواجهه با زیبایی سنجش ناپذیر بداند؛ وی سعی کرد یک علم نوین را بنیان بگذارد که بر پایه‌های روان‌شناسی باشد. یک علم که به بررسی آن چیزهایی که توسط حواس و احساسات درک می‌شوند، بپردازد. این نوع از معرفت، که به علت عدم قابلیت سنجش آن توسط عقل، در میدان عقلانیت‌گرایی دور افتاده بود، در کتاب "متافیزیکا" که در سال ۱۷۳۹ منتشر شد، توسط باومگارتن به عنوان علم دانستن و پیش‌بینی آنچه که انسان از طریق حواس و تجربیات حسی می‌داند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. (Barnouw, 2008, 76). در طبقه‌بندی قوای نقادانه خود، کانت زیبایی و مسائل مرتبط با آن را در دسته امور محسوس یا "حسی" قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، او اعتقاد دارد که تجربه زیبایی و داوری درباره آن بر پایه حس‌ها و تجربیات حسی فرد استوار می‌شود (سوانه، ۱۳۹۳: ۱۷). از نظر فارابی، زیبایی به عنوان "کمال" تعریف می‌شود و او معتقد است که هر چه یک موجود به کمال نهایی خود نزدیک‌تر باشد، زیباتر خواهد بود. او دو نوع زیبایی را تمیز می‌دهد: زیبایی که در همه موجودات وجود دارد و زیبایی ذاتی و جوهری. بنابراین، زیبایی ذاتی از نوع بالاتر و اساسی‌تر است و بیشتر با وجود اکمل و کامل ارتباط دارد، در حالی که زیبایی عرضی، که از این زیبایی ذاتی ناشی می‌شود با اهمیت کمتر و فرعی‌تر است (قائمی فر، ۱۳۹۵: ۳۹). پژوهش‌های بسیاری درحول موضوع، اصطلاح زیباشناسی و واژه (استتیک) صورت گرفته است. وجه تمایز این پژوهش این است که به واکاوی این مضامین درآرای باومگارتن و کانت و فارابی به طور مستقل در زمینه استتیک و کارکردهای آن می‌پردازد. هدف این پژوهش پاسخگویی با این پرسش‌ها است: ۱- دامنه و تعاریف اصطلاح استتیک (زیباشناسی) چگونه قابل بیان است؟ ۲- چه

تشابه و تمایزی بین دیدگاه باومگارتن و کانت و فارابی در تعریف استتیک وجود دارد ۳- آیا می توان در نظریات این متفکران به نتیجه ای قابل قبول از تعاریف زیبا شناسی دست یافت؟ ۴- آرای این افراد در طول چقدر در پیشرفت مقوله زیباشناسی مؤثر بوده است؟

پیشینه پژوهش

تلاش های بسیاری در زمینه زیباشناسی و فلسفه هنر از زمان های قدیم تا امروز انجام شده است. این تلاش ها شامل تحلیل و بررسی مفهوم زیبایی، ارتباط آن با هنر و ادبیات، و بررسی معیارها و مصادیق هنری مختلف می شود. تاریخ زیباشناسی و فلسفه هنر به دوران باستان بازمی گردد، زمانی که افلاطون و ارسطو در مورد مفهوم زیبایی و هنر نظریه هایی ارائه دادند. سپس، در دوره مدرن، فیلسوفانی مانند باومگارتن، کانت، هگل، نیچه، هیدگر، و دیگران، به مطالعه زیبایی و هنر پرداختند و نظریات و دیدگاه های مختلفی را مطرح کردند. این نظریه ها و تحلیل ها از دوران های مختلف، موضوعات و گستره های مختلفی را شامل می شوند، از تحلیل های ایدئولوژیک و سیاسی هگل گرفته تا توصیف های جامعه شناسانه باومگارتن. هریک از این نظریه ها و تفکرات، به شکلی یا دیگر، به توسعه دیدگاه های ما در مورد هنر و زیبایی کمک کرده اند و همچنین اساسی برای تحلیل و بررسی های بعدی در این زمینه فراهم کرده اند. در این حوزه مطالعات ارزشمندی صورت گرفته است که به صورت مختصر شامل موارد زیر است.

در کتاب "مبانی زیباشناسی" (Foundations of Aesthetic) نوشته پیر سوانه، احتمالاً به مفهوم و ریشه واژه "aesthetic" و ارتباط آن با تجربه حسی و ادراک زیبایی پرداخته شده است. این کتاب به عنوان یکی از منابع معتبر در زمینه زیباشناسی شناخته می شود که به بررسی و تحلیل مفاهیم اساسی زیبایی و زیباشناسی می پردازد (۱۹۶۴). آر. ال. برت در کتاب "تخیل" که جعفری آن را ترجمه نموده به بازشناسی جریانهای تاریخی عصر کانت به ویژه جریان رمانتیسم و ایدئالیسم، اندیشه های زیباشناسانه ی کانت را در خلال کتاب «نقد قوه حکم» او پرداخته است (۱۳۸۳). مقالات فارسی زیادی در این زمینه منتشر شده است: مقاله ی "در باب زیبایی شناسی" که توسط رادی و افضل نوشته شده و به بررسی و تحلیل مفهومی استتیک و شیوه های تشکیل واژه "زیبایی شناسی" از نظر دستوری می پردازد (۱۳۹۳). آفرین در مقاله "بررسی جایگاه شعر در زیبایی شناسی باومگارتن و کانت" به بررسی نظر کانت درباره جایگاه شعر در میان هنرهای زیبا و وجوه اشتراک و افتراق و همخوانی هایی آن با آرای باومگارتن پرداخته است (۱۳۹۹). جعفری، شهابی، آریانپور، حسینی در مقاله "جستاری بر اندیشه های زیباشناسانه ی ایمانوئل کانت" به بررسی آرای کانت در زمینه زیبا شناسی و امر زیبا پرداخته و به بررسی اندیشه کانت در باب زیباشس در کتاب نقد قوه حکم وی، کوشش



ورزیده اند (۱۳۹۶). مرادی نژاد، پیراوی ونک، الستی در مقاله "تحلیل معناشناختی «استتیک» به مثابه نقد پدیدار شناختی شکل گرایی" در تحلیل معناشناختی مفهوم "استتیک" به نقد نگره‌های شکل‌گرایانه ناب مبتنی بر ایده‌آلیسم و استدلال‌های عقلی می‌پردازند. آنها همچنین به تحلیل نگره‌های صرفاً تجربه‌گرایانه که بر تجربیات حسی و مادی تأکید دارند، پرداخته‌اند. این تحلیل به آنها کمک کرده است تا به مسیر پیش روی پدیدارشناسی به عنوان یک راه حل برای کاهش فاصله بین امور محسوس و معقول یا دوگانه رئالیسم/ایده‌آلیسم اشاره کنند (۱۳۹۶).

ریشه لغوی ایستتیک

از نظر زبان‌شناسی، در زبان یونانی، اصطلاح (aesthetic) از واژه "aisthētikos" مشتق می‌شود که از واژه "aisthēsis" به معنای "احساس"، "حس"، و "حساسیت" گرفته شده است (رادی، افضل، ۱۳۹۳، ۲۷۵). اگرچه این اصطلاح در طول تاریخ، در حوزه‌های مختلفی از علم امر محسوس، نظریه امر زیبا، و حتی فلسفه هنر، مفاهیم و معانی گوناگونی پیدا کرده است، اما ارتباط عمیقی بین دانش زیبایی‌شناسی و مفهوم "امر محسوس" وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. حتی فیلسوفانی چون هگل، که ایده‌آلیسم را مدنظر خود قرار داده‌اند، زیبایی را به عنوان "بیان حسی روح آزاد" تعریف می‌کنند که این نشان می‌دهد که ارتباط بین زیبایی و ادراک‌های محسوس در سیر تفکر فلسفی نیز اهمیت دارد (هولگیت، ۱۳۹۳: ۲۴). این اصطلاح به نحوی بر لزوم حس دریافت و ادراک امر زیبا تأکید می‌کند (رادی، افضل، ۱۳۹۳، ۲۷۵). این اصطلاح در سال ۱۷۵۰ میلادی توسط فیلسوف خردگرای آلمانی الکساندر گوتلیب باومگارتن با انتشار کتابی به نام "Aesthetica" در زبان لاتین معرفی شد. این کتاب به عنوان یک حوزه از مطالب مرتبط با "ادراک حسی" و به اصطلاح دیگر "دانش حس شناختی" شناخته می‌شد (سوانه، ۱۳۹۳، ۱۷).

مفاهیم مهم در شناخت عمیق‌تر از اصطلاح ایستتیک

۱- در آثار، استتیک به طبیعت خود جذاب و آمیخته‌اند؛ زیرا آنها نه فقط از راه دیدگاه منطقی و معقول، بلکه از طریق استعار و ارتباطات حسی با مخاطب، حضوری محسوس دارند. ۲- در دانش استتیک، به اصولی که برپایه آرای کانت و اندیشه‌های فلسفی مشابه ساخته شده‌اند، فرصتی برای بحث و گفت‌وگو درباره مفاهیمی مانند فایده‌مندی، هدف‌مندی، کاربردگرایی و دیگر معیارهایی که ممکن است برای تعیین ارزش‌های استتیک مورد استفاده قرار گیرد، اختصاص داده نمی‌شود. ۳- در دیدگاه استتیک، حس مرتبط با شناخت زیبایی، از امیال مطبوع و هرگونه تاثیرات خیر بشری بی‌نیاز است. در واقع، در استتیک، هدف نه فقط لذت‌بردن از حواس پنج‌گانه است و نه جویای شادمانی و لذت داخلی از موارد نیک؛ بلکه زیبایی فقط فرصتی است برای استفاده از آزادی اصیل



و تجربه حسّ خوشایند. ایده‌های کانت در این زمینه قدم‌های اولیه‌ای را به سوی استقلال زیبایی و استتیک از کاربردها، اهداف و غرض‌های فرعی فراهم کرد؛ تا قبل از او، زیبایی همواره به همراه مفاهیم دیگر مورد بررسی قرار می‌گرفت. (رادی، افضل، ۱۳۹۳: ۲۷۶-۲۷۷). واژه "زیبایی" که از کلمات آلمانی "ästhetisch" و فرانسوی "esthétique" مشتق شده است، در اصل از ریشه نئولاتین "aestheticus" و این ریشه از زبان یونانی "aistheticus" به معنای درک و ادراک حسی می‌آید. این مفهوم ابتدا به معنای دریافت و فهم توسط حواس و ذهن بوده و همچنین شامل احساسات می‌شده است. استفاده معاصر از واژه "زیبایی" برگرفته از تلاش‌های ایمانوئل کانت در ترجمه آثارش، که از طریق آن مفهوم علمی ادراک حسی با شرایط خاص مورد بحث قرار گرفت. کانت سعی کرد تا این واژه را بازنگری کند. پس از آنکه الکساندر باومگارتن در آلمانی از آن به عنوان "نقد ذائقه یا سلیقه هنری" یاد کرده بود. این واژه در زبان آلمانی از دوره‌های ۱۷۳۴ تا ۱۷۵۰ مورد استفاده قرار گرفته بود و با وجود مخالفت‌هایی در جامعه دانشگاهی و اندیشمندان زمان، تا حدود سال ۱۸۳۰ مورد توجه قرار گرفت. باومگارتن تلاش کرد تا این واژه را از هرگونه پایه‌های فلسفی خالی کند. والتر پیتر در سال ۱۸۶۸ از این واژه برای توصیف جنبش هنری مانند مکتب پاراناسین استفاده کرد، که باعث ایجاد ابهامات بیشتری در معنا شد و از مفهوم ابتدایی آن دور شد (مرادی نژاد، پیراوی، ونک، الستی، ۱۳۹۷: ۶۸).

در قرن هجدهم، الکساندر باومگارتن اولین بار واژه "استتیک" را به معنای شناخت حاصل از راه حواس، به عبارت دیگر معرفت حسی، به کار برد. او این واژه را برای اشاره به درک زیبایی با استفاده از حواس، به ویژه در هنر، بهره برد. پس از او، این واژه توسط فیلسوفان دیگری همچون کانت، در احکام زیبایی‌شناسی در هر دو حوزه هنر و طبیعت، به مفهوم جدیدی پرداخته شد. از آن زمان به بعد، دامنه این مفهوم بار دیگر گسترده‌تر شده و به فراتر از حوزه‌های ابتدایی خود، یعنی درک زیبایی از طریق حواس، گسترش یافته است. در حال حاضر، واژه "استتیک" نه تنها برای توصیف داوری‌ها یا ارزیابی‌ها به کار می‌رود، بلکه در مورد ویژگی‌ها، نگرش‌ها، تجربه و لذت، و همچنین ارزش نیز به کار می‌رود و دیگر آن را به زیبایی صرف محدود نمی‌کند. قلمرو امر زیبا از مرز حس التذاذ زیبایی‌شناختی آثار هنری گذشته و اکنون می‌توان از طبیعت نیز به طور زیباشناسانه درک کرد. اما فهم ماهیت این درک و ویژگی‌های مرتبط با آن، راهی طولانی برای فهم چگونگی ارزیابی آثار هنری و علت ارزش آن‌ها پیش رویمان گشوده است. (سعیدی کیا: ۱۳۹۱).

صورت بندی های استتیک



بحث درباره‌ی زیبایی و مسائل مرتبط با آن، از زمان آغاز تولد فلسفه در یونان باستان، در آثار فیلسوفانی همچون افلاطون، ارسطو، و دیگران آغاز شد. در آثاری مانند "هیپپاس بزرگ"، "مهمانی"، و "قوانین" افلاطون، موضوعاتی مانند زیبایی هنری و طبیعی، التذاذ حاصل از مواجهه با زیبایی، و تفاوت‌های میان آن‌ها مورد بحث قرار گرفت. با پیشرفت در زمینه فلسفه و نقد هنری، آثار ارسطو مانند "بوطیقا" به عنوان اولین اثر مدون در زمینه نقد هنری شناخته شد. در این آثار، مسائل مرتبط با ارتباط هنر و زیبایی به شیوه‌های مختلفی بررسی شدند. در طول تاریخ فلسفه، بحث در مورد زیبایی و مسائل زیبایی‌شناسی متغیر بوده است. برخی از فیلسوفان، مانند هگل، به شدت به هنر و زیبایی متمایل بودند و آن را به شیوه‌های مختلفی مورد مطالعه قرار دادند. در عین حال، برخی دیگر از فلاسفه، مانند کانت، به شاخه‌هایی دیگر از فلسفه علاقه‌مند بودند و مسائل زیبایی را در یک شاخه مجزا مطالعه می‌کردند. از آن زمان تا به امروز، مفهوم زیبایی و مطالعات مرتبط با آن، در زمینه‌های مختلف ادبیات، هنر، و فلسفه پیشرفت کرده و توسعه یافته است، اما همچنان بحث‌ها و نظریه‌های متنوعی درباره‌ی زیبایی وجود دارد که به توسعه و تکامل این حوزه کمک می‌کنند (رادی، افضل، ۱۳۹۳: ۲۷۳). باومگارتن در سال ۱۷۳۵ در رساله‌ای با عنوان "تأملاتی فلسفی درباب پاره‌ای موضوعات ناظر بر شعر"، اولین صورت‌بندی و خلاصه‌ای از کل طرح علم استتیک را ارائه کرد. این رساله تأملات فلسفی او در مورد شعر و مباحث مرتبط با آن را به تصویر می‌کشید. اثر بعدی او به نام "استتیکا" به عنوان تحقق این طرح و پالوده تأملات وی شناخته می‌شود. این کتاب با حجم کمتر از چهل صفحه، طیف گسترده‌ای از مباحث فلسفی را پوشش می‌دهد و به وضوح نشان می‌دهد که تأملات باومگارتن در واقع اثری بسیار جاه‌طلبانه و کامل است، همان‌طور که بایزر نیز تأکید کرده است (Beiser, 2009: p. 124). باومگارتن شعر را به عنوان نماینده‌ای از هنرها، به عنوان یک نوعی شناخت اشیاء از طریق بازنمودهای حسی می‌داند. به اعتقاد او، هدف اصلی شعر، انتقال حقایق مطلق نیست، بلکه انتقال آن صورت‌های خیالی است که از طریق بازنمودهای حسی، به وسیله حواس گرفته شده‌اند. در این دیدگاه، شعر به عنوان یک ابزار برای بازنمودن جهان از زاویه‌ی خاص و فردی شاعر، خلق می‌شود و این ابزار قادر است تا معانی و احساسات عمیق‌تری را به مخاطب انتقال دهد که از طریق تجربه‌های حسی و تصویرسازی‌های زبانی شعر، به وجود می‌آید. (سلمانی میرزایی، ۱۳۹۷: ۲۹).

باومگارتن و زیباشناسی

ظهور اصطلاح "زیبایی‌شناسی" (یا استتیک) به عنوان مفهومی جدید در فلسفه هنر، ماهیت و کارکرد آن به اواخر قرن هجدهم بازمی‌گردد. در این دوره، اندیشمندانی چون باومگارتن، کانت، و شیلر به بررسی و بحث درباره‌ی زیبایی‌شناسی پرداختند. این اندیشمندان سعی داشتند تا مفاهیم عمیق‌تری را درباره‌ی زیبایی، هنر و تأثیرات آنها بر انسان مطرح کنند و به تحلیل عمیق‌تری از



این مسائل پردازند. این بحث‌ها و ایده‌ها به شکل قابل توجهی به تکامل فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی کمک کردند و مبنایی را برای دیدگاه‌های بعدی در این زمینه فراهم آوردند (قزلسفلی، ۱۳۹۵: ۹۷). استتیک یا زیباشناسی به عنوان یک علم استحصانی، در قرن هجدهم توسط باومگارتن معرفی شد و به بررسی عناصر زیبایی و مفاهیم مرتبط با آن می‌پردازد. این علم به مسائلی چون دریافت و ادراک زیبایی، مفهوم صورت در هنر، نبوغ هنری، رابطه زیبایی و لذت، و ویژگی‌های امر زیبا می‌پردازد. یکی از اصول اساسی زیباشناسی این است که زیبایی یک احساس است که در مواجهه با برخی از اشیاء در ما ایجاد می‌شود. این احساس، لذت‌بخش و مطبوع است و می‌تواند به شکل‌های گوناگونی مانند زیبایی گلها، آبشارهای بلند، آسمان پرستاره شبانه، قطعات موسیقی، آثار هنری و حتی اشعار عاشقانه ظاهر شود. به هر حال، زیبایی به عنوان یک تأثر و احساس درونی در ما متمایل است و نه به عنوان یک ویژگی مشخص و مطلق از شیء (صافیان، ۱۳۸۷: ۱۰). در میانه‌ی قرن هجدهم، الکساندر گوتلیب باومگارتن با انتشار کتاب "Aesthetica"، یک دایره جدید از دانش را معرفی نمود که امروزه به عنوان "زیباشناسی" شناخته می‌شود. هدف او از ارائه این مطالب، پر کردن یک خلاء بود که در آن دوره، عقلانیت بر سر راه معرفت، به دلیل عدم توجه به ادراکات حسی و احساسات، به چالش کشیده شده بود؛ او یک علم را معرفی کرد که به مطالعه‌ی آن نوع از دانش می‌پردازد که از طریق ادراکات حسی و احساسات به دست می‌آید، یک نوع معرفت که به محک عقلی قابل اندازه‌گیری نیست. در اولین کتاب مهم خود، "متافیزیکا" که در سال ۱۷۳۹ منتشر شد، باومگارتن aesthetica را به عنوان یک علم دانستن و ارائه دادن آنچه انسان از طریق حواس خود می‌آموزد، مطرح کرد (Barnouw, 2008, 76). از همین روی، باومگارتن به عنوان پدرآلمانی این کیش شناخته می‌شود. او از کریستین ولف پرورش یافت که خود شاگرد و وارث مستقیم مکتب لایبنیتز بوده است. دسته‌بندی لایبنیتز از انواع و شدت‌های شناختی در آثار تاملاتی درباره شعر باومگارتن به طور مکرر تکرار شده است. به طور کلی، می‌توان گفت که فلسفه‌ی لایبنیتس بر روانشناسی، معرفت‌شناسی و اصطلاحات زیبایی‌شناسی که باومگارتن و ولف بنیان‌گذاری کرده‌اند، تأثیر گذار بوده است و به شکلی اساسی در ساختاردهی این حوزه‌ها مشارکت داشته است (همان، ۱۳۹۶: ۱۶۱). در کتاب تأملات فلسفی، باومگارتن درباره موضوعات مرتبط با شعر اظهاراتی دارد که به عمق و زیبایی ادبیات می‌پردازد. او بیان می‌کند: "بدون شک، می‌توان علمی را تصور کرد که قوای شناختی انسان را هدایت کند، یا علمی که به شناخت عالم محسوس می‌پردازد. هنگامی که تعریف این علم مشخص شود، گاهی می‌توان به راحتی نامی برای آن پیدا کرد. بنابراین، معقولات باید به وسیله قوای شناخت عالی ادراک شوند و موضوعات مورد بحث با دقت و تأمل فراوانی بررسی گردند." این نگرش، عمیق و پویاست و با زبانی روان و ادبی ارائه می‌شود، تا اهمیت و جلوه شگرفی که ادبیات بر ما دارد، به وضوح مورد توجه قرار گیرد (سوانه، ۱۳۹۳: ۱۷، نقل در: آفرین ۱۳۹۹: ۲۴-۲۳). باومگارتن، ظرفیت‌های ذهنی ما را که با تجربه‌های حسی در ارتباط هستند، به ارزش‌های برابر و در جهت عقل معتقد بود، ولی او به دنبال این بود که

دانشی کلی درباره شناخت حسی فراهم کند، نه چیزی که فراتر از آن باشد. او در بخش اول از رساله زیباشناسی یا آستتیکا، بیان می‌کند که هدف "استتیک"، به معنای کمال شناخت حسی از زیبایی است. در عین حال، او اشاره می‌کند که نقص آن نیز به نازیبایی، یعنی زشتی منتهی می‌شود. در این بخش از رساله زیباشناسی، باومگارتن بیان می‌کند که چیزی وجود دارد که باید از آن اجتناب کرد، به معنای اینکه باید از نقاط ضعف و نازیبایی‌ها در زندگی و هنر دوری کرد (گایر، ۱۳۹۴: ۶۲، نقل در: آفرین ۱۳۹۹: ۲۴).

کانت و زیباشناسی

ریشه‌ی انقلاب ادبی که در آلمان به بلوغ رسید، باید در اندیشه‌های انقلابی کانت جستجو گردد. کانت توانست آن شوق انسان‌مدارانه را که از زمان سقراط و پروتاگوراس در فلسفه‌ی غربی حضور داشته است، به هدف خیره‌کننده‌ای برساند. پس از آن، نه تنها تمام توجه به خود جلب می‌شد، بلکه حتی ذات واقعیت بیرونی نیز در دامنه ذهن انسان جای می‌گرفت و بر اساس قوای شناختی او تکیه می‌کرد. این امر، به گونه‌ای که در مابعدالطبیعه و علم‌شناسی رایج و شناخته شده بود، به این معنا نبود که ذهن فقط به عنوان ابزار کشف واقعیت عمل می‌کند؛ بلکه به معنای نسبتاً عمیق، مسئولیت هستی جهان بر عهده آن بود. کانت، بعد از دکارت، یکی از بزرگترین فیلسوفانی بود که به بررسی سوژه‌گرایی می‌پرداخت و از انقلاب کپرنیکی که در زمینه شناخت رخ داده بود، در برابر حقایق واقعیت بیرونی، جایگاه ویژه‌ای را برای ذهن و شناخت انسان تأکید داشت (جعفری، ضیاء شهابی، آریته‌پور، حسینی، ۱۳۹۶: الف: ۷۴). انقلاب کپرنیکی باعث شد که توانایی ذهن انسان صرفاً در کشف واقعیت محدود نشود و به جای آن، نظریه‌ای پیشنهاد شود که ذهن انسان قادر است واقعیت را «شکل دهد» و بر آن تأثیرگذار باشد. کانت جایگاه ویژه‌ای را برای ذهن انسان در مقابل حقایق بیرونی ادراکی قائل شد. به این ترتیب، ذهن به ماهیتی فعال و خلاق دست یافت. از این رو، می‌توان گفت که میراث ایده‌های آلیسم برای رمانتیسم همان «سوژه‌گرایی» یا «سوژه‌محوری» بود که تغییر واقعیت از طریق تخیل خلاق را دنبال می‌کرد و بعدها این اصل به عنوان یکی از اصول اساسی رمانتیسم شناخته شد (جعفری، ضیاء شهابی، آریته‌پور، حسینی، ۱۳۹۶: الف: ۱۸). ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) واقعاً در این سنت قرار داشت. او در ابتدا از آرتور شوپنهاور برای ضدگویی و تضاد در فلسفه انتقاد کرد و در آثاری مانند "نقد عقل محض" (۱۷۸۱-۱۷۸۷) اصطلاح "حسیات استعلایی" را به عنوان دانش فلسفی درک حسی به کار برد. اما بعداً در "نقد قوه حکم" (۱۷۹۰) از واژه "استتیک" برای تعریف تأمل درباره زیبایی و ارزیابی‌های ذوقی استفاده کرد. اگرچه با معنای آن به مثابه آرتور شوپنهاور موافق نبود، اما مانند او، زیباشناسی را به صورت مستقل از معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق به کار برد. (بالو، ۱۳۹۹: ۹۳). در کتاب "قوه حکم" که به زیباشناسی و غایت‌شناسی اختصاص دارد، کانت بر این باور است که زیبایی، خودآگاه یا



ناخودآگاه، براساس یک امر جزئی واحد از طریق حس دریافت می‌شود و حکمی که به آن متعلق می‌شود، قادر نیست از این محدوده فراتر رود (همان). در نظریه کانت، اساس هنر زیبایی است، اما این نه آن معناست که زیبایی عامل اصلی ارزش یک اثر هنری باشد. به جای این، زیبایی به عنوان اساسی تلقی می‌شود که برای رسیدن به ایده زیباشناختی لازم است. ایده زیباشناختی، ایده‌ای است که از طریق تخیل خلاق، به شکل شهودی درک می‌شود. اگرچه مفاهیم زیباشناختی در نظریه کانت از طریق حواس منسجم می‌شوند، اما آنها معرفت‌آفرین نیستند. این مفاهیم بیشتر به عنوان انگیزه برای خلق و آفرینش در نظر گرفته می‌شوند و از دیدگاه کانت، عوامل درونی که تجربه‌ها و احساسات ما را شکل می‌دهند، موجباتی را برای بروز نمایانی، بیرونی یا ظاهری فراهم می‌کنند (آیت الهی، کلباسی اشتری، ۱۳۸۳: ۲۲). شرح و نقد آراء کانت در زیباشناسی نیازمند بررسی دقیق و جامعی است، زیرا این آراء انقلابی در زیباشناسی ایجاد کردند. با این حال، سیطره و کاریزمای کانت در فلسفه به تنهایی دلیلی بر این نیست که آرایش در زمینه زیباشناسی مورد نقد قرار نگیرد یا حتی نفی شود. کانت، از یک سو صورتهای معقول را که صرفاً مربوط به پدیدارها بودند مورد تأکید قرار داد، اما از سوی دیگر با تمایز بین این صورتهای و مفهوم ذات یا شیء فی‌نفسه (Idea)، تفاوتی را مد نظر قرار داد. او نمی‌توانست باور کند که اصطلاح ذات یا شیء فی‌نفسه را صرفاً به معنایی که در سخنان خود به کار برده بود، محدود کند. این نکته می‌تواند موضوع نقد و بحث فلسفی گسترده‌تری باشد که نیازمند بررسی مفاد و مفاهیمی که کانت مطرح کرده است، و همچنین مقایسه آنها با آرایش دیگر فیلسوفان و زیباشناسان باشد (برت آر. ال، ۱۳۸۳: ۷). ، کروچه در کتاب "کلیات زیباشناسی" خود، که یکی از مهم‌ترین آثار در زمینه زیبایی‌شناسی در قرن بیستم است، آراء کانت درباره هنر و زیبایی‌شناسی را به نقد کشیده است. او معتقد است که کانت با تأکید خاصی مسأله مطلق یا نسبی بودن سلیقه را که در قرن هجدهم مطرح شده بود، مورد تأیید خود قرار داده است. همچنین، کروچه به بررسی مسائل دیگری نیز پرداخته است، از جمله منظم یا نامنظم بودن نیروی قریحه، موضوع زیبایی مجرد و زیبایی الحاقی، و نوع والا و خنده‌آور، و حدود هنرها. او اظهار می‌کند: "اما این نیز راست است که کانت تنها توانست درباره نیروی زیبایی خاصیتی را بیان کند که به طور منحصر به فرد منفی و کلی است و شبیه به خاصیت قانون اخلاقی است که وی آن را از هر گونه فلسفه اخلاق مادی یا عملی حفظ کرد." در نتیجه، کروچه در نقد کانت به این نتیجه می‌رسد که او تنها موفق به بیان جنبه‌هایی از زیبایی بود که منفی و کلی بود و به طور غیرمستقیم به طریقی به ارزیابی زیبایی‌های موجود نمی‌پرداخت (کروچه، ۱۳۹۳: ۲۰۶). زیبایی‌شناسی با تلقی باومگارتنی و کانتی به‌عنوان یک حوزه مستقل از فلسفه هنر و زیبایی، پس از دوره رنسانس شکل گرفت. این دو نویسنده مفاهیم جدیدی را مطرح کردند که با آنچه قبلاً در آثار پیشینیان، از جمله فیلسوفان شرقی و غربی، مطرح شده بود، متفاوت بود. با این وجود، می‌توان زیبایی‌شناسی را با مراجعه به پارادایم فکری کلاسیک و آراء



گذشتگان قبلی بررسی کرد که چگونه این مفاهیم جدید و مدرن با آنچه قبلاً وجود داشته، همخوانی دارند یا از آن تفاوت دارند) نصر، ۱۳۷۵: ۱۲۸).

اما به طور کلی می‌توان گفت که کانت، به جای مطرح کردن مسائل مربوط به هنر، بیشتر در مورد زیبایی و طبیعت حرف می‌زند. او زیبایی را به دو دسته زیبایی آزاد و زیبایی وابسته تقسیم می‌کند. زیبایی آزاد زیبایی است که بیشتر مربوط به زیبایی فی نفسه در طبیعت و برخی از اشیاء هنری می‌شود. او باور دارد که در برخی از موجودات طبیعی مانند گل‌ها، پرندگان، و حتی صدف‌های دریایی، می‌توان نوعی از زیبایی فی نفسه را مشاهده کرد که به دلیل فرم آنها و عدم وابستگی به هر گونه مفهوم یا هدفی بیرونی، زیبا هستند. این نوع زیبایی مرتبط با فرم و شکل است. زیبایی وابسته به فرم، به نظر کانت، زیبایی است که به مفهوم مرتبط می‌شود و حکمی که درباره آن چیز صادر می‌شود، تنها بر مبنای زیبایی آن شیء است و هیچ نیازی به توجه به مفهوم درونی ندارد. به عبارت دیگر، این نوع زیبایی تنها براساس ویژگی‌های ظاهری شیء ارزیابی می‌شود و هیچ ارتباطی با مفهوم آن ندارد. کانت احساس را به دو نوع سوژکتیویسم و آبژکتیویسم تقسیم می‌کند. احساس سوژکتیویسم احساسی درونی است که در انسان شکل می‌گیرد و به شیء خارجی اطلاق نمی‌شود. این احساس به معنای احساس ما در زمان مواجه با یک شیء است که به خود شیء هم هیچ ارتباطی ندارد.

اصول بنیادی احکام زیباشناسی کانت

کانت، در مقدمه‌ی نخستین نقد "قوة حکم"، تأمل را به دو نوع تأمل انسانی و تأمل حیوانی تقسیم می‌کند. او تأمل حیوانی را به عنوان یک فعالیت غریزی و غیرمفهومی تعریف می‌کند که حیوانات از طریق آن، شهودها و دریافت‌های حسی را به منظور تعیین آنچه قابل ترجیح است، مقایسه می‌کنند. به عبارت دیگر، این تأمل مربوط به تمایلاتی است که از طریق تجربیات حسی مشخص می‌شود. اما تأمل انسانی، که به تفکری درباره‌ی یک مفهوم تعریف شده است، بیان می‌شود؛ به عبارت دیگر، این نوع تأمل شامل مقایسه و ادغام تصورات با یکدیگر یا با استفاده از قوة شناخت فرد، در مورد یک مفهوم است که به وسیله‌ی این تأمل امکان‌پذیر می‌شود (Guyer, 2003: 15). مقدمه دوم کتاب "نقد قوة حکم زیباشناختی" اثر ایمانوئل کانت است که در آن به بررسی تأمل صرف و تأمل زیباشناختی می‌پردازد. که در آن کانت به نقد قوة حکم زیباشناختی می‌پردازد و به بررسی ویژگی‌های تأمل صرف و تأمل زیباشناختی پرداخته است. او در این مقدمه تأکید می‌کند که در تأمل صرف، قوای متخیله و فاهمه برای پیشرفت امورشان، متقابلاً با یکدیگر توافق دارند و صرفاً برای قوة حکم به عنوان غایی درک می‌شود. در نتیجه، غایت‌مندی خودش صرفاً ذهنی لحاظ



می‌شود و برای آن هیچ مفهوم متعینی از عین اصلاً نیاز نیست. به این معنا که در تأمل صرف، تنها دیدگاه ذهنی حاکم است و هیچ مفهوم متعینی به وجود نمی‌آید. کانت این را توضیح می‌دهد که حکم زیباشناختی تأمل نامیده می‌شود، زیرا در آن احساسات و ارزش‌های زیبایی احساسی مهم‌تر از مفاهیم مفهومی هستند. در واقع، در تأمل زیباشناختی، قوای شناختی به مقایسه رابطه بین رابطه بالفعل قوای شناختی در ادراک عین داده شده و رابطه حداکثری آنها می‌پردازند، که این رابطه حداکثری توسط ذهن به صورت احساسی درک می‌شود و هیچ مفهوم متعینی از آن وجود ندارد. در نتیجه، حکم زیباشناختی تأمل، حکمی است که از نظر کانت، حکم شناختی نیست و صرفاً بر اساس احساسات و ارزش‌های زیبایی تشکیل می‌شود (Guyer, 2003:15). باتوجه به دیدگاه کانت، درباره یک حکم زیباشناختی، آنچه مشخص می‌شود، عینی نیست، بلکه تجربه و احساسات ما هستند. او به این دلیل استدلال می‌کند که رابطه شناختی مورد نظر در واقع یک رابطه ذهنی است که به طور خالصانه از طریق تجربه حسی شکل می‌گیرد. علاوه بر این، برقراری این نوع رابطه توسط قدرت حکم، شرط ضروری برای تأیید زیباشناختی یک حکم، فقط تأمل است. بنابراین، می‌توان گفت که یک حکم زیباشناختی نتیجه تأملی است که به تنهایی می‌تواند این رابطه را تجربه کند. این مسأله نشان می‌دهد که مبحث تأمل مستقیم به عنوان یک کارکرد خاص از قدرت حکم تأملی، مخصوصاً برای نقد قوانین زیباشناختی و برآورده‌سازی نیازهای این نقد به عنوان جزء اساسی از نقد قدرت حکم مطرح شده است. زیرا تمام تلاش‌های کانت برای شرح شرایط صدور حکم درباره زیبایی مطلق و استنتاج چنین حکم‌هایی به تأمل مستقیم اشاره دارد (غلامعلیان دهاقانی، ۱۳۸۹: ۲۴).

آرای فارابی د حوزه زیبایی

فارابی در میان بحث‌های مختلف به مفهوم زیبایی و مسائل مرتبط با آن پرداخته است و از متون او می‌توان سه تعریف برای زیبایی استخراج کرد. در تعریف اول، فارابی زیبایی را (جمال)، بهاء و زینت را در یک ردیف قرار داده و اینگونه تعریف می‌کند: زیبایی، بهاء و زینت در هر موجود، همانند وجود برتر و کمال محقق شود و کمال واپسین برایش حاصل شود. تعریف دوم او نیز با مضمون مشابه تعریف اول است، با این تفاوت که زیبایی محقق شده و به انتهای خواسته‌ها و کمال‌های خود برسد. تعریف سوم، زیبایی را به گونه‌ای تعریف می‌کند که تنها در مورد محسوسات بیان شده است. فارابی بیان می‌کند که زیبایی در بسیاری از موجودات به کمال در رنگ، شکل، یا وضع اشاره دارد (امین خندقی، ۱۳۹۸: ۳۱-۳۳). وی در موسیقی کبیر به تقسیم هنرها به دو دسته کم‌فایده و پرفایده اشاره می‌کند. او می‌گوید که هنرهای کم‌فایده تنها برای ایجاد لذت در نفس انسان هستند، در حالی که هنرهای پرفایده علاوه بر ایجاد لذت، تخیلات و انفعالاتی را در نفس ایجاد می‌کنند و از طریق این انفعالات با ارزش‌های اخلاقی و فکری ارتباط برقرار می‌کنند. برای توضیح این مفهوم، فارابی مثالی را آورده که برخی از افراد موسیقی را فقط برای لذت و فرار از خستگی

می‌شنوند، در حالی که برخی دیگر آن را برای بیان احساسات و انفعالات خود، بهبود حال و ارتقاء روحیه‌ی خود گوش می‌دهند و حتی برخی از آن برای بهبود درک از مفاهیم و ایده‌هایی که به وسیله‌ی موسیقی بیان می‌شود، بهره می‌برند. فارابی همچنین لذت‌ها را به دو دسته حسی و عقلی تقسیم می‌کند. او می‌گوید که لذت‌های حسی از تجربه‌های حسی مانند دیدن، شنیدن و ذوق کردن ناشی می‌شوند، در حالی که لذت‌های عقلی مرتبط با تجربیات ذهنی و فکری مانند دانش و تجربه فراهم می‌آیند. فارابی به این نتیجه می‌رسد که بیشتر انسان‌ها به دنبال لذت‌های حسی هستند و آن را به عنوان هدف زندگی و کمال مطلوب می‌پندارند. اما او تأکید می‌کند که هنگامی که لذت‌ها با ارزش‌های اخلاقی و فکری همراه شوند، آنگاه این لذت‌ها پرفایده‌تر خواهند بود (کشاورز افشار، جلالیان، ۱۳۹۶: ۱۲ - ۱۱). با توجه به دیدگاه فارابی، فعالیت‌ها و صنایع انسانی به سه هدف اصلی تمایل دارند: لذت، منفعت و زیبایی. هر کدام از این هدف‌ها، به تعبیری، نقشی مهم در راهبری اعمال انسانی ایفا می‌کنند. از این رو، انسان در تمامی اقدامات خود، به دنبال تجربه لذت، کسب منفعت یا دستیابی به زیبایی می‌باشد. صنایع و فعالیت‌هایی که به سرعت به تصرف شهرها و مناطق می‌پردازند و درآمد زیادی را ایجاد می‌کنند، برای فارابی محور منافع و سود است. این فعالیت‌ها به انسان کمک می‌کنند تا نیازهای مادی و اقتصادی خود را برطرف کند و به تحقق منافع عمومی کمک می‌کنند. همچنین، فعالیت‌هایی که به انسان‌ها ارزش‌های اخلاقی و انسانی را آموزش می‌دهند و آنها را به انجام کارهای نیک و خیر متحرک می‌کنند، به دلیل ایجاد زیبایی و ارزش اخلاقی توجه فارابی را به خود جلب می‌کنند. این نوع فعالیت‌ها، زیبایی را به عنوان هدف و معیاری برای انجام کارهای انسانی مطرح می‌کنند و با ترویج ارزش‌های اخلاقی، به تعالی فردی و اجتماعی کمک می‌کنند. به این ترتیب، زیبایی نه تنها به عنوان یک هدف درخشان در زندگی انسان معرفی می‌شود، بلکه به عنوان یک راهبرد برای ایجاد تغییرات مثبت و بهبود در جوامع و فردیت‌ها نیز مطرح می‌گردد، همچنین باعث ایجاد تعادل و هماهنگی بین منافع مادی و اخلاقی انسان می‌شود. (بلخاری، ۱۳۹۹: ۶).

تمایز و تشابه دیدگاه باومگارتن، کانت، فارابی

بی‌گمان، مفهوم "استتیکا" به صورت لاتینی از لغت یونانی "استتیک" مشتق شده است، که البته در یونان با عنوان "تخنه استتیک" یا "اپیستمه استتیک" به کار نبرده شده است. نشأت این لغت از "Aesthetic" یونانی می‌باشد که ممکن است از فهیستن و فهش به معنای حس کردن در فارسی، مشتق گردیده باشد. در نتیجه، معنای تحت‌اللفظی "استتیک" به معنای محسوس شناسی یا حس شناسی است. اما به دلیل اینکه باومگارتن مفهوم کمال محسوس را برگزیده است، این مفهوم به تدریج به معنای زیباشناسی تبدیل شده است. لازم به ذکر است که "کانت" در اثرهای خود از این لغت استفاده نمی‌کند، حتی در نقدهایش به نام "نقد قوه حکم"،



این مفهوم را ارجاع نمی‌دهد. او باور دارد که تشخیص چیزی به عنوان زیبا به عهده قوه ذوق بوده، نه قوه‌های شناختی. در کتاب اصلی‌اش، "کانت" به مفهوم "استتیک ترزندنتال" اشاره می‌کند که به معنای حس شناسی یا محسوس شناسی استعلائی است. وی لغت "استتیک" را در همان معنای شناخت امر محسوس به کار می‌برد. اما آرمان اصلی "کانت" این است که اساس‌های شناخت امر محسوس را ارائه دهد، و این کار نه تنها توسط قوه‌های شناختی، بلکه به کمک قوه‌های ذوق نیز انجام می‌شود (ضیا شهابی، ۱۳۹۹: ۱۱۰). در دیدگاه "کانت"، احکام زیبایی شناسانه را در میان احکام منطقی ضروری (قضایای ریاضی) و احکام کاملاً شخصی قرار می‌دهد. از یک طرف، او بر تاثیر لذتی که از مشاهده زیبایی‌ها به دست می‌آید، تأکید می‌کند و از طرف دیگر، این تأثیر را به‌طور کاملاً شخصی می‌پندارد و باور دارد که دیگران نیز ممکن است از مشاهده زیبایی‌ها لذت مشابهی برداشت کنند. او این لذت را نتیجه حکم ذوقی می‌داند که بی‌غرض و بی‌میل است. به عبارت دیگر، این حکم نه تنها از تعین عملی، بلکه از تعین شناختی هم دور است (همان، ۱۳۹۹: ۱۱۱). کانت، در بحث داورهای زیباشناسانه درباره زیبایی (طبیعی و هنری)، بیشتر به تجربیات زیباشناسانه تأکید نمی‌کند؛ اما وقتی مفهوم لذت آزادی و سازگاری محسوس به میان می‌آید، اعتراف می‌کند که تجربه نقش مهمی در داور زیباشناسانه دارد. به عبارت دیگر، او می‌پذیرد که زیبایی و سایر ویژگی‌های زیباشناسانه، صرفاً ویژگی‌های ذاتی و جوهری اشیاء نیستند؛ بلکه واکنش‌های ادراکی، شناختی و عاطفی مخاطب نیز در تعیین زیبایی نقش دارند. این مسئله موضوع اصلی نظریه‌های زیباشناسی متاخر شد و افرادی مانند جان دیویی به آن پرداختند (گلدمن، ۱۳۹۱: ۱۳۸). در طبقه‌بندی قوای نقادانه خود، کانت زیبایی و مسائل مرتبط با آن را به بحث در امور محسوس وامی‌گذارد. این اصطلاح اصلیت خود را از امر محسوس می‌گیرد. به همین دلیل، در سال ۱۷۸۱، کانت یکی از فصل‌های کتاب "نقد عقل محض" خود را "استتیک استعلائی" نامید و در آن، مکان و زمان را به‌عنوان شکل‌های مقدم بر تجربه‌ی حساسیت معرفی کرد (سوانه، ۱۳۹۳: ۱۷). در کتابی که به عنوان اثر اصلی و برجسته‌ی فلسفی "کانت" محسوب می‌شود و یکی از آثار مهم و تأثیرگذار در زمینه‌ی فلسفه‌ی نقادانه است، استتیک به معنایی مرتبط با حسیات به کار رفته است. اگرچه اصطلاح "زیبایی‌شناسی" برای تمایز بخش خاصی از تأملات فلسفی انسان، ابتدا توسط باومگارتن ابداع شده است، اما واقعاً کانت اولین باری بود که دانش مطالعه‌ی ذهنی درباره امور محسوس را به سمت موضوع زیبایی معطوف کرد (همان، ۱۳۹۳: ۱۸). بنابراین، پس از کانت، استفاده از اصطلاح استتیک برای مسائلی که با امر محسوس زیبا مرتبط نیستند، کاهش یافت. یکی از اقدامات مهم کانت در تعیین حدود مطالعه‌ی امر زیبا، بیان تمایز بین زیبایی طبیعی و زیبایی هنری بوده است. همچنین، او بین امور مطبوع، زیبا و خیر نیز تفاوت قائل می‌شود؛ به این معنا که این سه مفهوم مختلفی از لذت و خوشایندی را نمایان می‌سازند و ما به طور متمایزی از هم، شیوه‌های تصور و تفسیر مرتبط با آن‌ها را تشخیص می‌دهیم. مطبوع به چیزی گفته می‌شود که لذتی به شخص بخشد؛ زیبا به چیزی گفته می‌شود که صرفاً برای شخص خوشایند باشد. خیر نیز به چیزی اطلاق



می‌شود که تأمل و تقدیر فرد را به خود جلب کند؛ به عبارت دیگر، آنچه که برای فرد ارزش قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. بر اساس این سه نوع رضایت، تنها رضایتی که از طریق ذوق به زیبایی بدست می‌آید، رضایتی بی‌علاقه و آزاد است، و تنها زیبایی موجب ارائه حکمی از جنس خوشایندی می‌شود (همان، ۱۳۹۳: ۲۰-۲۱). در بررسی حکم زیباشناختی، کانت با سیاق منطق سنتی، خصوصیات این حکم را با توجه به مقولات چهارگانه ی کیفیت، کمیت، نسبت و جهت تحلیل می‌کند. او می‌گوید که حکم درباره‌ی زیبایی از حیث کیفیت، به تنهایی فاقد علاقه است، یعنی به هیچ علاقه‌ی خاصی وابستگی ندارد. همچنین، این حکم از حیث کمیت، موجب رضایتی کلی و همگانی است، اگرچه بر هیچ مفهوم معینی اتکا ندارد. کلیت این حکم، کلیتی ذهنی اما موجود است. از نظر نسبت، حکم ذوقی مبنای خود را در صورت غایتمندی یک عین، یعنی در آن صورتی از غایتمندی که فاقد هرگونه غایتی است، می‌یابد. در بررسی حکم ذوقی تحت مقوله‌ی جهت، کانت ضرورتی مشروط را مطرح می‌کند که شرط آن لحاظ کردن یک حس مشترک است، که فقط با پیش‌فرض گرفتن چنین حس مشترکی، حکم ذوقی می‌تواند وضع شود (جعفری، شهابی، آریانپور، حسینی، ۱۳۹۶ الف: ۷۵). کانت زیباشناختی و امر زیبا را به عنوان وحدت عقل عملی و عقل نظری می‌پذیرفت. او یک طرح نو در تاریخ زیباشناسی ارائه داد، زمانی که ماهیت تجربه‌ی زیباشناختی محض را بیان کرد. در تجربه‌ی عینی زیباشناختی محض، امیال و خواسته‌های انسان باید به حالت تعلیق درآیند. در این حالت، تنها به گونه‌ای به آن‌ها توجه می‌شود که خودشان در ادراک حاضر قرار دارند. این مسأله از دیدگاه کانت، به معنای نگرش و توجه بی‌غرض است. با این حال، توضیحات کانت درباره‌ی تجربه‌ی زیباشناختی، به گونه‌ای که برای فلاسفه‌ی آینده قابل قبول و راضی‌کننده باشد، کافی نبود (همان، ۱۳۹۶: ۷۷). نکته بسیار مهم این است که در مقابل کانت، باومگارتن به نقش بنیادی لذت در تجربه‌ی استتیک‌ی به این نتیجه نمی‌رسد که حکم استتیک‌ی باید صرفاً سوژکتیو باشد. او با توجه به صبغه‌ی شناخت باورانه‌ی اندیشه‌اش، حتی لذت را حالتی شناختی می‌داند. به عنوان مثال، در بند ۶۶۵ متافیزیک، او اینگونه بیان می‌کند: "لذت (voluptas)، حالتی از نفس در نتیجه‌ی شهود کمال است." با این تفاوت که کانت به مفهومی از حکم استتیک‌ی می‌رسید که از نظریه انتقادی خود ایشان، بیشتر به موضوعات شناختی و عمومیت ارتباط داشت. اما باومگارتن، تأکید بیشتری بر لذت و شهودی شدن از تجربه‌های زیبا داشت و لذت را جزئی از تجربه استتیک‌ی می‌دانست که از طریق شهود به دست می‌آید (سلمانی، میرزایی، ۱۳۹۷: ۳۴). در واقع، شهود به معنای شناخت مستقیم امری است که از طریق حواس انجام می‌شود و انسان به طور مستقیم با اجسام و پدیده‌ها در تماس قرار می‌گیرد. این نوع شناخت به واسطه حواس به وقوع پدیده‌ها حاکم می‌شود، به عبارت دیگر، اطلاعاتی که از طریق حواس به مغز ارسال می‌شوند، مستقیماً تجربه می‌شوند (همان). کمال نیز، به عنوان یک مفهوم، صرفاً کیفیتی قابل اسناد به حواس مدرک، هنگامی که درست و کامل عمل کنند، نیست؛ بلکه چیزی است که باومگارتن آن را کیفیتی "استعلایی" می‌نامید؛ به این معنی که کیفیتی است که به خود ذات اشیا تعلق دارد (همان). بنابراین، در



بند ۹۹ اعلام می‌شود که هر چیزی به لحاظ استعلایی، به عبارتی کامل است (همان). در اینجا، استعلایی بیانگر ویژگی‌ها و کیفیت‌های بنیادین و جوهری است که به ذات یک چیز مرتبط است. به عبارت دیگر، زمانی که یک موجود به ویژگی‌ها و کیفیت‌های ذاتی خود کمال بخشیده شود، به طور استعلایی کامل است. این نشان می‌دهد که کمال و کاملیت یک موجود، نه تنها به جوانب ظاهری آن بستگی ندارد، بلکه به جوانب درونی و جوهری آن نیز وابسته است. کمال، به واقعیت منوط است که کثرتی از اشیاء به طور هماهنگ در یک شیء یا موجودیت آن بپیوندند. این هماهنگی و توافق میان اجزای مختلف و ویژگی‌های متنوع، منجر به شکل‌گیری یک واقعیت کامل و کمال می‌شود. به عبارت دیگر، کمال یک موجود به معنای داشتن هماهنگی و توافق بین اجزای مختلف آن است، به گونه‌ای که این هماهنگی و توافق باعث شکل‌گیری واقعیتی کامل و غایتمند می‌شود (همان). کمال ذاتی هر شیء منفردی است؛ زیرا به معنای وحدت ویژگی‌های کثیر است. این به این معناست که هر موجود، بر اساس ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی که در آن وجود دارد، یکتا و منحصر به فرد است. هر موجود دارای ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی است که آن را از دیگر موجودات متمایز می‌کند و آن را به یک شیء منحصر به فرد تبدیل می‌کند. بنابراین، کمال ذاتی یک موجود نشان دهنده این است که این موجود دارای یکتایی و ویژگی‌های خاصی است که آن را از سایر موجودات متمایز می‌کند (همان). همچنین، کمال برای ساختار کیهانی به وجه عام حیثی بنیادی دارد؛ چرا که متضمن وحدت اشیاء کثیر در یک کل هماهنگ است. این به این معناست که در ساختار کلی کیهان، اشیاء مختلف با یکدیگر هماهنگی دارند و به طور هماهنگ عمل می‌کنند تا یک تنظیم کامل و همگن ایجاد شود. این هماهنگی و وحدت در ساختار کیهانی، به طور گسترده‌ای به کمال آن نسبت دارد، زیرا نشان می‌دهد که کلیت کیهان به طور یکپارچه و هماهنگ سازماندهی شده است و تمامی اجزای آن با یکدیگر همخوانی دارند (همان).

در مقابل این دو از اندیشمند و فیلسوف ایرانی، ابونصر محمد فارابی، درباره زیبایی و کمال بحث می‌کند. فارابی زیبایی را با کمال مرتبط می‌کند و باور دارد که هر چه موجود به کمال نهایی خود نزدیک‌تر شود، زیباتر می‌شود. او در ادامه توضیح می‌دهد که زیبایی موجود اول، به معنای وجود بی‌نقص و کامل، فوق هر زیبایی دیگری است. این زیبایی و زینت برای موجود اول (مفهوم فلسفی) است و در واقع زیبایی او همان وجود اوست. به عبارت دیگر، زیبایی او جزو وجود اوست و همان وجود اوست. این نوع زیبایی درونی و جوهری است و برتری دارد نسبت به زیبایی‌های عرضی و خارجی. در نتیجه، فارابی تأکید می‌کند که زیبایی ذاتی، که جزو وجود اول است، بالاترین و کامل‌ترین زیبایی است و هر چه به سمت زیبایی ذاتی نزدیک‌تر برود، زیبایی بیشتری را تجربه می‌کند. در نتیجه او می‌تواند بفهمد که زیبایی ظاهری (مثل زیبایی گل) تنها درجه‌ای از زیبایی است که می‌تواند به کمک تأمل و تفکر در زیبایی ذاتی به سطح‌های بالاتری از زیبایی دست یابد. در اینجا، تفکر و تأمل در زیبایی ذاتی می‌تواند به یک فرایند پیوسته



برای درک و خلق زیبایی در انسان منجر شود (قائم فر، ۱۳۹۵: ۳۹). باید توجه داشت که فارابی زیبایی را در معنای دیگری که امر تشکیکی است و مراتب دارد نیز بررسی می‌کند. او می‌گوید که زیبایی برای خدا امری ذاتی است، در حالی که برای انسان‌ها و دیگر موجودات، امری عرضی است. ادراک زیبایی نیز با توجه به مرتبه‌هایی که دارد، با احساس، تخیل یا عقل صورت می‌گیرد. در این سلسله مراتب، زیبایی ذاتی خدا بالاترین مرتبه زیبایی محسوب می‌شود که وحدت عاشق و معشوق را می‌طلبد. سپس، زیبایی عرضی و لذت مرتبط با آن در مراتب موجودات وجود دارد. از این رو، برای فارابی، داوری زیبایی نه تنها بر اساس ذائقه و تجربیات فردی انجام نمی‌شود بلکه نیازمند توجه به نظم و هماهنگی عالم است.

نتیجه گیری

امروزه علم استتیک یا زیباشناسی، بخشی از رشته‌ی فلسفه است که به موارد گوناگونی از جمله شرایط تشکیل آثار ادبی و هنری، ساختار آن‌ها، رابطه‌ی میان هنر و واقعیت، شرایط و اشکال نقد و تأثیر زیبایی روی فرد و اجتماع می‌پردازد. علم زیبایی‌شناسی را گاهی به نام فلسفه‌ی شناخت حسی هم می‌نامند. محتوا، اهمیت، جذابیت، اصالت، مواضع، عمق، وسعت، قانونمندی، و معیارهای ارزشی، از جمله زمینه‌های قضاوت زیباشناسی در ادبیات، هنر، و فرهنگ هستند. باومگارتن زیبایی هنری را هنر آزاد خوانده و آن را استتیک نامید. او با هدف بنیان‌گذاری یک علم جدید که آن را استتیک می‌خواند، مدعی بود که با این علم اعتبار آگاهی هنری بیشتر دانسته می‌شود و در بحث از این علم شکاف ژرفی میان علم طبیعی و شناخت از زیبایی را به شیوه روشنگران مورد تأکید قرار می‌دهد. اما کانت در کتاب "سنجش نیروی داوری" واژه استتیک را به معنای مورد نظر باومگارتن به کار برده ولی یادآور شده که علم مورد نظر باومگارتن به وجود نمی‌آید و هیچ گونه علم زیبایی وجود ندارد، بلکه فقط نقادی زیباشناسانه وجود دارد و نه علم زیبایی بلکه هنرهای زیبا است. در دوره جدید، هنر دیگر به شکل مستقل از زیبایی مورد تحلیل قرار گرفته و می‌تواند به عنوان یک مفهوم جداگانه بررسی شود، به این معنا که هنر دیگر وابسته به زیبایی نیست و می‌تواند به صورت مستقل از آن مورد بررسی قرار گیرد. نگاه زیباشناسانه فارابی نیز، به عنوان یکی از مفاهیم مهم در فلسفه‌اش، بر پایه ایده‌هایی است که او در متافیزیک و فلسفه طبیعی خود توسعه داده است. فارابی به طور کلی به دنبال توضیح دقیقی از علت وجود و رابطه میان آن‌ها بود. او به دنبال یافتن نظم و آرمانی بود که از آنجا بتوان اصول و علل دنیای ظاهری را درک کرد. در دیدگاه زیباشناسانه فارابی، زیبایی یکی از جوانب

مهم و عمیق وجود است. او معتقد بود که زیبایی نه تنها در عالم طبیعی، بلکه در ساختار علمی و منطقی نیز وجود دارد. برای فارابی، زیبایی نه تنها مفهومی اجتماعی و فرهنگی بود، بلکه با توجه به نظم و هماهنگی در طبیعت و علم، از جنبه فیزیکی و معنوی نیز مورد توجه قرار می‌گرفت. یکی از مفاهیم اساسی فارابی در زیبایی، ایده "موجود اول" یا "وجود بی‌نقص" بود که به عنوان مبنای زیبایی و کمال در نظام وجود مطرح می‌شود. او اعتقاد داشت که وجود بی‌نقص و بی‌عیب، که ممکن است به آن به عنوان موجود اول اشاره شود، بهترین و کامل‌ترین مرجع برای زیبایی است. در نتیجه، زیبایی در زمان و فضا به وجود می‌آید و نه تنها به عنوان یک خصوصیت ظاهری، بلکه به عنوان یک اصل وجودی و کمال، در تمامی آثار طبیعی و معنوی حضور دارد. به عبارت دیگر، نگاه زیباشناسانه فارابی به زیبایی به عنوان نشانه‌ای از کمال و وجود بی‌نقص در نظام عالم است که با توجه به هماهنگی و نظم در طبیعت و علم، برجسته می‌شود و از آنجا که هرچه نزدیک‌تر به کمال بی‌نقص می‌شویم، زیبایی بیشتری را تجربه می‌کنیم.

تشابه‌ها و تفاوت‌ها در دیدگاه‌های زیبایی‌شناسی کانت، باومگارتن و فارابی به وضوح قابل تشخیص است:

۱. تمرکز بر ذوق و احساس:

کانت: تأکید بر نقش ذوق و احساس در تجربه زیبایی دارد و زیبایی را به عنوان مفهومی شخصی و غیراز ذهنی توصیف می‌کند. باومگارتن: او نیز به تجربه زیبایی به عنوان یک مسئله شناختی و علمی پرداخته است، اما به شکلی کاملاً متفاوت و با تمرکز بر مفهوم استتیک. فارابی: در دیدگاه او، زیبایی به عنوان یکی از مفاهیم اساسی فلسفی مطرح شده است و نهایتاً به تعالیم فلسفی و ذهنی نسبت داده می‌شود.

۲. نظریه‌های شناختی:

کانت و باومگارتن: این دو فیلسوف به توسعه نظریه‌های شناختی در زیبایی می‌پردازند، اما در رویکردها و روش‌هایشان تفاوت‌هایی وجود دارد.

فارابی: وی به عنوان یک فیلسوف اسلامی، زیبایی را از منظر عقلی و فلسفی بررسی می‌کند و با مفاهیم فلسفی اسلامی مانند توحید و نظام جهانی در ارتباط می‌دهد.



۳. منشأ زیبایی:

کانت و باومگارتن: زیبایی را به عنوان یک مفهوم مستقل و از ذات اشیا تبیین می کنند.

فارابی: او زیبایی را در چارچوب مفاهیم اسلامی مطرح کرده و با معنویت و هماهنگی با نظام کلی کائنات مرتبط می داند.

به طور کلی، هر سه فیلسوف به دیدگاه های مختلف و منحصر به فردی درباره زیبایی و زیبایی شناسی پرداخته اند، که این تفاوت ها

در مبانی فلسفی، نظریه های شناختی و مبانی دینی آن ها مشخص می شود.

تمرکز بر شناخت و فهم:

هر سه فیلسوف به معنای زیبایی و نحوه تجربه آن به عنوان یک مسئله فهمیدنی و شناختی پرداخته اند. آن ها به دنبال توجیه

منطقی و شناختی برای زیبایی و تجربه آن بودند.

مطرح کردن مفهوم استتیک:

هر سه فیلسوف مفهوم استتیک را مورد توجه قرار دادند. فارابی با تمرکز بر نحوه تجربه زیبایی از طریق عقل و باومگارتن با تبیین

علمی و استدلالی زیبایی، هر دو به این مسئله پرداخته اند.

اهمیت زیبایی در زندگی انسانی:

هر سه فیلسوف به اهمیت زیبایی در زندگی انسانی اشاره کردند. آن ها معتقد بودند که زیبایی نقش مهمی در شادابی و رونق زندگی

انسانها دارد و تجربه زیبایی می تواند به خوشبینی و شادمانی افراد کمک کند.

تأکید بر تأثیر زیبایی بر روح و روان انسان:

هر سه فیلسوف به تأثیر زیبایی بر روح و روان انسان اشاره کردند. آن ها معتقد بودند که تجربه زیبایی می تواند به نقش مثبتی در

افزایش خوشبینی، ارتقاء روحیه و ارتقاء کیفیت زندگی انسانها داشته باشد. در کل، هر سه از منظرهای مختلف و با استدلال های

متفاوت به مفهوم زیبایی نگاه می کردند، اما در نهایت همگی به اهمیت و تأثیر زیبایی بر زندگی انسانها و توجیه آن به صورت

منطقی و شناختی توجه ویژه ای داشتند.



مبنای تجربه زیبایی:

فارابی: معتقد بود که تجربه زیبایی می تواند از طریق عقل و استدلال منطقی به دست آید.

کانت: زیبایی را مبتنی بر تجربه ذوق و توانایی های شناختی انسان می دانست و تمرکز اصلی او بر روی اثرات زیبایی در روحیه و ذهن انسان بود.

باومگارتن: زیبایی را به عنوان موضوعی علمی و استتیک می شناخت و تجربه زیبایی را از طریق تحلیل علمی و شناختی انجام می داد.

منشأ و اصالت زیبایی:

فارابی: زیبایی را به عنوان یکی از صفات الهی و اصلی درک می کرد و به خداوند متعال منسوب می کرد.

کانت: زیبایی را بعنوان یک مفهوم دست خودی و مستقل از عوامل خارجی می دانست.

باومگارتن: زیبایی را به عنوان یک مفهوم استعلایی و ذاتی در شیء خوانده و به وجود بیشتر زیبایی ها ارجاع می داد.

مفهوم زیبایی در هنر:

فارابی: به زیبایی در هنر به عنوان یک انعکاس از جمال و توانایی الهی اشاره می کرد.

کانت: زیبایی در هنر را بر مبنای تجربه ذوق و استتیک انسان درک می کرد.

باومگارتن: هنر را به عنوان یک ارتباط بین هنرمند و زیبایی درک می کرد و زیبایی هنر را به عنوان نتیجه این ارتباط می دانست.

نگرش به علم زیبایی:

فارابی: به زیبایی به عنوان یکی از جنبه های علم و فلسفه می پرداخت.

کانت: ایده علم زیبایی را رد می کرد و به جای آن تأکید می کرد که زیبایی بیشتر یک مسئله فردی و تجربی است.



باومگارتن: به زیبایی به عنوان یک علم مستقل و قابل بررسی می‌پردازد و تلاش می‌کند که این علم را به شیوه‌ای علمی و منطقی تبیین کند. با این حال، همه این فیلسوفان به زیبایی به عنوان یک مسئله فهمیدنی و شناختی پرداختند و تأثیر زیبایی بر زندگی و روحیه انسانها را تأکید کردند.

منابع و مآخذ

- برت آر. ال، تخیل، ترجمه مسعود جعفری، تهران: نشر مرکز: ۱۳۸۳.
- آفرین، فریده (۱۳۹۹)، بررسی جایگاه شعر در زیبایی شناسی باومگارتن و کانت، فصلنامه پژوهش های ادبیات تطبیقی، ۴: ۲۲-۴۴.
- آیت اللهی، دکتر حمیدرضا، کلباسی اشتری، دکتر حسین، همایش بین‌المللی «دویست سال پس از کانت»، ۲۰ آبان، اول دوم آذر (۱۳۸۳).
- اسمیت، ماری (۱۱۳۱)، جیمز شلی، نوئل کارول، بریس گات، آلن گلدمن، دومنیک لویز و دیگران «دانشنامه زیبایی شناسی»، ترجمه گروه مترجمان: منوچهر صانعی دره بیدی و دیگران، ویراسته مشیت علائی. چاپ پنجم، تهران، فرهنگستان هنر و موسسه تالیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- بالو، فرزاد (۱۳۹۹)، تحلیل امر والا در غزلیات شمس و مثنوی مولانا با الهام از نظریه کانت در باب امر والا، متن پژوهی ادبی، ۸۴: ۸۹-۱۲۰.
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۹) مفهومی‌شناسی اصطلاحات زیبایی و زیبا در متون اوستایی و پهلوی، نشریه هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی دوره ۲۵، شماره ۲: ۱۲ - ۵.
- جلالیان، سمیه، کشاورز، افشار، مهدی (۱۳۹۶)، ماهیت و غایت هنر در اندیشه ابونصر فارابی و ابوحامد محمد غزالی، نامه هنرهای تجسمی و کاربردی، دوره ۱۰، شماره ۱۹: ۲۲ - ۵.
- جعفری، حمید، ضیاء شهابی، ضیاء شهابی، اشرف آریانپور، امیر، حسینی، مالک (۱۳۹۶ الف)، جستاری بر اندیشه های زیباشناسانه ی ایمانوئل کانت، فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات مدیریت آموزشی، ۳۴: ۷۸-۶۶.
- جعفری، حمید، ضیاء شهابی، ضیاء شهابی، اشرف آریانپور، امیر، حسینی، مالک (۱۳۹۶ ب)، مواجهه شیلر با اندیشه های زیباشناسانه ی کانت، نشریه هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی، ۴: ۲۲-۱۵.



- امین خندقی، جواد (۱۳۹۸)، مقایسه تعریف زیبایی از منظر فارابی و آکویناس؛ با تاکید بر مفهوم کمال، دوفصلنامه علمی تخصصی مطالعات هنر و رسانه، سال اول، شماره ۲: ۲۹-۵۹.
- رادی، مطهر، جلال لادین، افضل (۱۳۹۳)، در باب زیبای یشناسی، نشریه نقد کتاب هنر، ۴: ۲۷۳-۲۹۵.
- سوانه، پیر. مبانی زیبایی شناسی. ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی، نشر ماهی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۹۳.
- سلمانی، علی، (۱۳۹۲)، مفهوم قوه هنری در سنت زیباشناسی تجربه گرای قیرن هجیدهم، انتشارات فرهنگستان هنر.
- صافیان، دکتر محمد جواد (۱۳۸۷)، نگاهی به روش تحقیق پدیدارشناختی- هرمنوتیک هایدرگر پیرامون کار هنری، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، ۸: ۵۲-۸.
- سلمانی، علی، میرزایی، داوود (۱۳۹۷)، بررسی انتقادی کلیت احکام استتیک در اندیشه باومگارتن، متافیزیک (مجله علمی پژوهشی)، ۲۵: ۴۰-۲۵.
- علیا، مسعود، رشتی پور، مانی (۱۳۹۶)، لایبنیتز: رستگاه زیبایی شناسی مدرن، پژوهش های فلسفی، ۲۰: ۱۸۰-۱۶۰.
- فیضی، محسن و همکاران (۱۳۹۰)، فلسفه زیبایی شناسی در معماری.
- قزلسلی، محمد تقی (۱۳۹۵)، نظریه زیبایی شناسانه دولت لویاتانی، چکیده مقاله های همایش ملی دولت پژوهی؛ واکاوی های نظری، کاربردی و آسیب شناختی، ۱۰ اسفند ۱۳۹۵.
- کروچه بندتو، کلیات زیباشناسی ترجمه فواید روحانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی: ۱۳۹۳.
- گایر، پل (۱۳۹۴) (زیبایشناسی آلمانی در قرن هجدهم (دانشنامه فلسفه استنفورد)، ترجمه سید مسعود حسینی. تهران: ققنوس.
- مرادی نژاد، فرنام، پیراوی ونک، مرضیه، الستی، احمد (۱۳۹۷)، به مثابه نقد پدیدار شناختی شکل گرایی «استتیک» تحلیل معنا شناختی، دوماهنامه علمی تخصصی پژوهش در هنر و علوم انسانی، ۶: ۶۵-۷۵.
- نصر، سید حسن. (۱۳۷۵)، هنر و معنویت اسلامی. ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: سوره.
- ضیاشهبی، دکتر پرویز (۱۳۹۹)، دربار هی سرآغاز کار هنری گفت وگوی شیوا بیرانوند با دکتر پرویز ضیاشهبی، فصلنامه فرهنگی / هنری / ۳: ۱۱۵-۱۰۷.
- غلامعلیان دهقانی، محسن (۱۳۸۹)، امکان و ضرورت نقد قوه حکم، متافیزیک (مجله علمی پژوهشی)، ۳۰-۱۱.



- مرادی نژاد، فرنام، پیراوی ونک، مرضیه ، الستی احمد (۱۳۹۷)، تحلیل معناشناختی «استتیک» به مثابه نقد پدیدار شناختی شکل گرایی، دوماهنامه علمی تخصصی پژوهش در هنر و علوم انسانی، ۶۵-۶:۷۵.
- هولگیت، استیون، زیبایی شناسی هگل، ترجمه گلنار نریمانی، انتشارات ققنوس، تهران: ۱۳۹۳
- Barnouw, J. (2008) "The Beginnings of 'Aesthetics' and TheLeibnizian Conception of Sensation". in Mattick, P. EighteenthCentury Aesthetics and The Reconstruction of Art. Cambridge: Cambridge University Press, 52-95
- Beiser, Frederick. C., (2009), Diotima's Children: German Aesthetic Rationalism from Leibniz to Lessing, Oxford: Oxford University Press
- Kant, Immanuel (2003), Critique of the Power of Judgment, The Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant, Trans: Paul Guyer and Eric Matthews, Cambridge: Cambridge University Press, first published